

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Reports

گزارش ها

گزارش گر پورتال  
علی مشرف

## "کاروان شعر" شبی با روشنفکران شهر تورنتو

از دیر بازی بود که یکی از دوستان ارجمند اهل شعر و ادب از من می خواست تا سری به جلسات ماهوار آنها که زیر عنوان "کاروان شعر" برگزار می گردد؛ زده اگر از شعر چیزی نفهمیم حد اقل قدری "ادب" فرا گیرم. مگر برای من با تمام علاقه ای که بدان داشتم، چیزی به خاطر دوری راه و تنبلی های سن و سال و بخشی هم به خاطر مصروفیت های مهمتر زندگی، هیچ گاهی آن فرصت دست نداد، تا در آن مجلس شرکت نموده و از ادب "ناب" برخی ها اندکی فراگیرم. تا اینکه در جراید منتشره در تورنتو خواندم و باز هم از آن دوست شنیدم که دوازدهمین جلسه "کاروان شعر" در شب ۲۸ نومبر به ساعت ۶ شام آغاز می یابد، که اگر من هم در آن شرکت نمایم به علاوه استفاده معنوی و شنیدن چند پارچه شعر، شکمی هم از عزا در آورده از مهمان نوازی آقای "الکوزی" مالک "چوپان کباب هاوس" که جلسه در آن برگزار می شد؛ بهره مند خواهم گردید. من هم که مثل خیلی های دیگر بیت "گر به بغداد لقمه ای باشد \*\*\* ما از این جا سر بجنبانیم" را خوب به خاطر سپرده ام، به حساب هم "خرما و هم ثواب"، صواب را در آن دیدم تا به این محفل شرکت نموده، حد اقل شما را نیز در "ثواب" آن شامل سازم. - اگر شما را در "خرما" سهیم نمی سازم، بعد فاصله مطرح است ورنه به این زودی از رهبران جهادی "ادب اسلامی" فرا نگرفته ام. - در هر صورت عزم را جزم نموده با هزار امید و آرزو و با گذاشتن ده ها کار واجب، رخت سفر بسته راهی محفل گردیدم. بین راه از اینکه در یک راه بندان ترافیکی اندکی معطل شدم خود را ملامت می نمودم که چرا "اول پیاله و درد" و در چنین شبی دیرتر از دیگران برسم. در هر صورت زیر فشار وقت و عبور از یکی دو چراغ "نارنجی" و جریمه را به جان خریدن ۵ دقیقه مانده به ۶ به مجلس رسیدم، هر چند رویهمرفته سر موقع رسیده بودم و تاخیر نداشتم مگر با آنهم در دل می گفتم که نکند همه آمده باشند و در جا های خویشتن با سنگینی و ادب تمام که لازمه همچو جلسات است نشسته؛ و ببینند که بلی "ادب" نیاموخته ای از در وارد و از دور معلوم شود که فرد تازه وارد به "کان" ادب هستم. مگر خوشبختانه "ادب" عالی ما افغانها که در چنین موقعیت هایی همدیگر خویشتن را نمی شرمانیم به کمک شتافته به غیر از میزبانان و تنی چند شاعر، که از ذوق داشتن چند شنونده زودتر از دیگران تشریف آورده بودند، نه از جمع حضار خبری بود و نه هم از افتتاح جلسه.

این حالت الی ساعت هفت ادامه یافت، یعنی یک ساعت تأخیر. خوب در فرهنگ ما "افغانها" یک ساعت که چیزی نیست، همین که در اخیر جلسه نیامده و دیگران را به باد انتقاد نگرفته ایم که چرا اندکی تحمل پیشه ننموده ایم، جای شکرش باقیست. از شما چه پنهان اولین درس "ادب" ای که از جلسه گرفتم خود را زیاد از بابت وقت زیر فشار قرار ندادن بود. آرامشی را که دیر آمدگان از خود تبارز می دادند به من آموخت که نباید در وعده های خویشتن با وطنداران نازنینم زیاد در قید و بند یکی دو ساعت باشم.

جلسه که از ساعت هفت شام الی ساعت دوازده شب ادامه یافت و به غیر از یک تفریح حدود ۴۰ دقیقه برای صرف نان شب، بدون انقطاع ادامه یافت، برای یک تماشاچی از بیرون می توانست نکات مثبت ذیل را برساند:  
- به علاوه آنکه مجلس مردانه خالص نبود و تعداد خانمها و دخترخانمها حد اقل ۳۰ فیصد شرکت کنندگان را احتوا می نمود، چگونگی نشستن شرکت کنندگان هم زیرتأثیر فیصله حکومت "موسی شفیق" قرار نداشت. یعنی همه مختلط نشسته بودند. بدین ترتیب برای منی که فکر میکردم در میان این همه شاعر و یکی دو شعر دزد، می شود تحریف بیت:

"در حقیقت مالک هر شی خداست \*\*\* این امانت چند روزی نزد ماست" به:

"در حقیقت مالک هر شی خداست \*\*\* چهار سیت اول مخصوص خانمهاست"

را به خود نسبت داده مثل برخی از دکلمه کنندگان دیگر بادی به غیغب بیندازم، به سنگ خورده باید راه دیگری را جستجو می کردم تا هم خستگی اشعار تکراری و نظم های بی ارتباط با شعر را از تن خویش دور می نمودم و هم به اصطلاح مردم نان را حلال می نمودم.

– خوشبختانه سرو وضع ظاهری حضار هیچ انتقادی نداشت، یعنی به غیر از من "ادب" نیاموخته و یکی دو تن دیگر به مانند من که به گفته زنده یاد "حبیب الله خلاند" نکتهائی نزده "لبرزنگ" بودیم – امید است معنی این کلمه را از من نپرسید که نمی دانم – ، متباقی تمام حضار رسمی تر از "رسمی" ها در آن محفل حضور به هم رسانیده بودند. راجع به لباس خانمها هم که زبانم لال اگر چیزی بگویم.

– نظم ، خدمات رفاهی و دستپلین جلسه نتنها ایراد و انتقادی نداشت – البته تأخیر را به حساب نیاورید – بلکه در نوع خود آموزنده نیز بود.

اما برای آنانی که از داخل به این جلسه نظر می انداختند نکات آتی بر زندگی خاص خود را داشت:

– فضای صمیمی بین مهمانان و "شعرا کرام" – وقتی یک "چلی" با "پنج کتاب" علمای "کرام" گردد، شعرا حاضر در جلسه را می توان "اکرم الکرام" نیز نامید – آموزنده و امید وار کننده بود، آنچه جا دارد اولتر از همه به برگزار کنندگان این جلسات تبریک گفت، خلق همان فضا بود.

– رعایت وقت از طرف اکثریت قاطع "شعرا" و "دکلمه کنندگان" نکته مثبت دیگری بود، که باید از آن آموخت و در سایر مجالس نیز به کار بست.

– بین حدود صد نفر شرکت کننده اعم از میزبان و مهمان، به علاوه آنکه از لحاظ نژادی تکرر دیده می شد و می توان گفت از تمام اقوام و ملیت های کشور در آنجا حضور داشتند، تکرر عقیدتی نیز به خصوص از طرز لباس خانمها ی "با حجاب" اسلامی و بدون آن ، چشم هر تازه واردی را به خود جلب می نمود، که باز هم دست آوریدیست با ارزش.

و اما در رابطه با محتوای مطالب و اشعاری که خوانده شد.

قبل از آن که به این مطلب پردازم لازم است تذکر دهم که طرف آن یک ساعتی که در انتظار شروع جلسه بودیم ، بیکار نمانده کوشش کردم تا با یکی دو تن از افرادی از سنخ خودم که نه نکتهائی داشتند و نه هم از قیافه شان معلوم می شد که از قماش "ملا عمر ، گلبدین ویا ربانی" اند ، و تصادفاً به دور یک میز نشسته بودیم ، روی مسایل جلسه مذاکره نمایم، گذشته از آن که برخی معلوماتی ارائه شد ارزشمند اما نگو، یکی از آنها با شکایت از هجوم فرهنگی ایران و انتقاد از ایرانی بازی های برخی ها، یکی از افتخارات این جلسات را ایستادگی در مقابل آن حملات دانست. از شما چه پنهان قریب بود از خوشحالی پر بکشم ، که ببین کار استاد این رشته آقای "معروفی" که این قلم نیز افتخار آشنائی با ایشان را داشته و بسا نکته ها از ایشان آموخته است، چگونه به ثمر رسیده است، به آغاز جلسات دلخوش نموده ، سرا پا گوش شده بودم و یا شاید بهتر باشد بنویسم "گوش" شده بودم.

مگر با تأسف به محض آغاز صحبت اولین نکته ای که توجهم را جلب نمود، تلفظ کلمات در تحت سیطره لهجه ایران آنهم تهران بود. در کلمه ها طبق عادت ایرانی ها یک "ضمه" اضافی در آغاز آن آوردن. وقتی به طرف دوست منتقد خویش نگر یستم متوجه شدم که ایشان با آن که در اصل مخالف حاکمیت فرهنگی بی و چون ایران بر زبان ما است اما در زمینه تطبیق آن از دقت لازم برخوردار نیستند. به خصوص وقتی باران " چالش گرفتن" و "گوش گرفتن" آغاز یافت در همانجا مصمم شدم تا مجدانه از آقای "معروفی" بخواهم که مقالات شان را در این زمینه ها باربار به چاپ رسانیده ، با آوردن مثال های تطبیقی بیشتر علاقه مندان این روند را کمک لازم نمایند. اکنون امید است جناب شان فرصت یافته بعد از خواندن این مقاله – ببخشید به خوانش گرفتن – به این خواست ترتیب اثر لازم بدهند.

جلسه در خطوط کلی خود شامل سه بخش بود:

۱ – خواندن اشعار و دکلمه ها

۲ – نمایش یک فیلم از تاریخچه فعالیت ادبی حاضر زیر نام "کاروان شعر"

۳ – نقد اشعار خانم "بهار سعید" به وسیله آقای "سید حسین مهدوی"

قسمت اول که در دو بخش قبل از غذا و بعد از غذا ادامه یافت و حدود بیست شاعر و دکلمه کننده در آن حصه گرفتند، اگر اشعار آقایان "ربانی بغلانی، خان آقا سرور، نور علم شیرزی ، هارون راعون، پیکار پامیر" و پارچه شعر کوتاهی از خانم "بهار سعید" را که به وسیله خانم "ایماق" به صورت عاجل انتخاب و خوانده شد. عجله جای پایش را در خواندن اشعار نمایش می داد. نمی بود، می شد گفت؛ سایر اشعار همه متأثر از سیاست "سیاست زدائی" آنهم به شکل غلیظ آن بودند. چنانچه در حالیکه همه شعرا محترم دیگر با آغاز ایدولوژیک شعر شان، در عمل به تبلیغ یک سیاست خاص که اکنون در قفای آن ایدولوژی خود را پنهان نموده، می پرداختند و عده ای دیگر با خواندن اشعار جنایتکاران خلقی – پرچمی گذشته از "فانی" ها هنوز هم "مردانه دویدن هنرش در خم و پیچ است" را نشخوار می کردند. ببخشید به خوانش می گرفتند. می شد گفت فضای پارلمان اداره مستمراتی را به نمایش می گذاشتند. یعنی گلاب زوی در کنار علمی و ربانی و سیاف در کنار محقق نشسته گور پدر هر چه شهید است را لعنت فرستاده به ریش تمام ملت می خندیدند.

سیاست "سیاست زدایی" که می شود گفت سالوسانه ترین شکل سیاست به منظور تحمیل مردم است، با تأسف چنان در اوایل خواندن اشعار حاکمیت داشت که من تصمیم گرفته بودم تا عنوان این گزارش را "شبی با بی دردان" انتخاب نمایم. مگر خوشبختانه چند پارچه شعری که از شعرای آن نام بردم، "بی دردان" را به "روشنفکران" تغییر داد، هر چند اینهم در نزد انقلابیون حرفه بی چنگی به دل نمی زند.

از آنجائیکه تعدادی از این شعرای محترم پارچه های اشعارشان را برایم داده و دیگران نیز قرار گذاشته اند تا بعداً آنرا ارسال دارند، تبصره در مورد اشعار را برای بعد گذاشته، در اخیر این گزارش برای این که قبول کنید که من هم توان شرکت در چنین محافلی را دارم و اینقدر عظم قدم می دهد که خوب را خوب و بد را بد بگویم، صرف پارچه شعر عالی خان "بهار سعید" را می آورم، تا شما باشید و چنین مجالسی را از دست ندهید.

در رابطه با فیلم با آن که آغاز آن با پروگرام تاجیکی بی بی سی قابل توجه است - هر چند علت آن در فیلم گنجانیده شده است - نمی توانم زیاد بحث نمایم، زیرا مستند سازی یک حرکت تاریخی است و کسانی در آن زمینه صاحب صلاحیت اند تا بحث نمایند، که در جریان قضایا قرار داشتند. از لحاظ کیفیت و صدا برداری برای یک فیلم مستند کار قابل قبولی می تواند به شمار آید. امید است با دستیابی به آن شما را نیز با محتوای آن آشنا سازم.

به همین سان نقد عالمانه آقای "مهدوی" از اشعار خانم "بهارسعید" که خود نیز نمی توانست از نقد مبرا باشد در فضای بسیار دوستانه و صمیمی درس مثبت دیگری بود که میشد از آن جلسه گرفت. ایشان نیز لطف نموده قرار گذاشتند تا نقدشان را بعد از تکمیل و تحریر در اختیار قرار دهند.

نکات دیگری که در آن جلسه شایان یادآوریست، یکی ابتکار آقای "پیکار پامیر" همکار قلمی پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" در زمینه معرفی پورتال بود، که لطف نموده با اطلاع از تصمیم من که گزارش جلسه را خواهم نوشت، این قلم را خیر نگار پورتال معرفی داشته - امید به بزرگواری دوستان پورتال به من این جرئت را داد تا چنین ادعایی نمایم - از حضار مجلس خواست تا با پورتال جهانی "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" همکاری قلمی نمایند، که خوشبختانه مورد تحسین و حمایت دیگران نیز قرار گرفت.

نکته دیگر خواندن یک شعر مذهبی زیر عنوان "کعبه" که شاعر از طرف خود برای همه آرزوی حج می نمود - غافل از آن که قرنهاست جد و آبای این قلم از حج گریخته و من هم فرزند خلف پدران خویشم - با آوای بلند و آهنگین در ختم مجلس بود. چنان آهنگین که خاطره مداحان کابل را زنده نموده، "سید مست" را که در چنین مواقع همه را به شور می آورد؛ جلو رویم مجسم نمود. افسوس که کسی "صلوات" نگفت و رنه "کاروان شعر" کامل می گردید.

آخرین نکته غیبه خوردن خودم بود بر فقر ادبی ام. من بیچاره که فقط یاد گرفته ام تا عقب مرده ها غیبت نمایم و به گفته برخی ها در این زمینه حرفی برای گفتن دارم، هر چه صبر کردم که از "ساقی رضوان" و "سقای کوثر" به زمین معمول آمده اندکی به جان مرده و یا مرده های متحرک بپردازند و از حاکمیت فقر، گرسنگی، فحشاء، اعتیاد، بی سوادی و بی دوابی یک ملت در زیر سیطره امریکای جنایتکار، شرکاء و اسلام سیاسی صحبتی به میان آرند تا من هم به گفته مردم کابل "کوفت": ۵ ساعت سکوت و چرند شنیدن را بالای آنها بیاورم، نشد که نشد. از همان جا با خود عهد کردم که وقتی آنها حاضر نباشند با ابیاتی چون:

می بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان \*\*\* مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

خدا حافظی نموده و به زمین واقعیت های کشورمان پا گذارند، خودم که زورم نمی رسد از آقای "مختارزاده" تقاضا خواهم نمود تا پارچه شعری در باب شاعرانی بسرایند که در عوض راه رفتن بر روی زمین به فکر خیز و جست در آسمان هفتم هستند و دم از الهام غیبی می زنند بدون آنکه بفهمند در قرن ۲۱ چنین ادعا هایی می تواند انسان را راهی دارالمجانین نماید. از ایشان خواهم خواست تا با یک پارچه شعر کوبنده که احساس ملیونها انسان را نمایندگی نموده و بر دل ملیونها انسان دیگر نشیند، این قلم را مسلح نمایند تا دمار از روزگار "سیاست زدایان" در آورده، فرق شعری که رهکشا است را با مدح یک مداح به آنها تفهیم نمایم. این هم پارچه شعر زیبای خانم "بهار سعید" که در قعر زمستان شعر تورنتو "بهار" آورد:

## آرزو

چشمان مرا به "بلخ" زیبا ببرید	***	دستان مرا به لمس "ابا" ببرید
خاکستر قلب داغ هجرت زده ام	***	بر سینه ای داغدار "بکوا" ببرید
یا پیکر من روی آمو دارید	***	یا روح مرا به جسم دریا ببرید
سوز جگر نشسته در خونم را	***	بر مردم "قندهار" بی ما ببرید
خشت و گل و سنگ از استخوانم سازید	***	بر ساختن کابل فردا ببرید
صد بوسه ای عاشقانه از لبهایم	***	بر چهره ای سنگ سنگ کوه ها ببرید
دامن دامن شگفتن شعرم را	***	بر جلوه ای لاله های صحرا ببرید